

سراغاز

خدایا! خدایا! زمین سرشار از شکوه توست

ما چیزی جز ایمان نداریم. به شناخت دست نمی یابیم، چرا که شناخت از چیزهایی است که می بینیم، با این حال یاور داریم که این هم از جانب توست، مثل کورسوی در تاریکی، بگذار تا درخشان شود!

می توان این طور نتیجه گیری کرد که شاید اگر ما در دلتخواه خودمان تستیم، به این دلیل است که دچار ما زدگی شده ایم، مشخصاتی داشته ایم که حلقه مان به ما کمک می کند تا با یادآوری آن، ادای خودمان را بر داریاوری، مراسم، کلمات و عبارات همان ها هستند اما اگر صادق باشیم، لازم نیست پنهان کنیم که داریم ادای ما، را برمی آوریم، ما به مذهب الفتن داشته ایم اما چرا گرم از ایمان نیستیم؟ چرا شادمان از شور مذهب نیستیم؟ چرا خدا در روابط انسانی ما وجود ندارد؟ چرا در ازدحام پیاده روهای تنگ نفس و تراژیک سنگین و گه گندیده ی خیابان ها، ما با یکدیگر خواهر و برادر نیستیم؟

چقدر از بروز احساس ام شرم داریم می دانم متن سرفاله باید چقدر رسمی باشد و رسا و مختصر و آبرومندانه و محترمانه... اما یک بنده ی خدا! اگر امکاناتی در حد یک ستون داشته باشم، بسیار محتمل است چنین متنی را مرتکب شود! حتی ممکن است از همکاران بزرگوارش بخواد به مقاسبت سالروز میلاد یک منجی، مطالبی درباره ادبیات و مذهب به پرورین برسانند، اما اینجا مطلب نیست که در چرخش رول های کاغذ و بیهامی هول آور چاپ، نام نشریه بگیرد. که اینها صادقانه ترین پاسخ هاست به خرواش یک بنده خدا، آخرین یک بنده خدا حق دارد از همه چیز و همه کس کمک بخواهد تا ظلمات گسترده را در این اقامت موقت برنج آون، کاهش دهند، چرا این همه چراغانی تاریکی شب را کمی دور نمی راند؟ خدایا خدایا!

زمین سرشار از شکوه توست... یک سرفاله نویسی می نویسد: ما در این شماره ضمیمه ای، را به ادبیات و مذهب اختصاص داده ایم، شماره آینده نیز مطالبی مختص ادبیات و مذهب خواهیم داشت، خدایا! خدایا! مثل کورسوی در تاریکی بگذار تا درخشان شود.

یک سرفاله نویسی می نویسد: امید است این مطالب مورد استفاده خوانندگان قرار بگیرد.

یک مناسبت دیگر هم داشتیم، روز و هفته کردی را پشت سر گذاشتیم، یک اتفاق دیگر هم افتاد، یک کامیون در جهم که بیشتر از دوست دانش آموز را در خود، مسافر چاده ها بگردید بود، با شکسته شدن میله های حفاظ پنجره دانش آموز را مسافر زود هنگام دیار برگ ساخت.

ما هم در حد امکانات خود، باید کاری می کردیم، پس صفحه کودک و نوجوان را در این شماره حذف کردیم، این حذف را تقدیم می کنیم به همه کودکان و نوجوانانی که در این ماه از صفحه روزگار حذف شده اند، باشد که از ما پذیرا باشند. - نوشته تیسون، به نقل از کتاب اینگمار پرگمان و سیمناش هزار توری رویا - حقیقت - به کوشش، مسعود فرستی ۲- از همان مرجع مدیر مسئول

مهستی گنجوی

و گویند سنجر از او پرسید، تو کیستی؟ پاسخ شنید من بنده که سلطانم و سزوار الطاف و مراحم بی پایان شما، این مناسب کوئی موافق طبع افتاد و گفت: «مهستی یعنی بزرگ هستی»

شوخی طبع و بدیهه سر

پس از مدتی بین او و تاج الدین احمد پسر یکی از خطبای بزرگ گنج - ملاطفی افتاد که با مخالفت خطیب گنجه و بدگوی دیگران و آزار شاه، چنان عرصه بر مهستی تنگ شد که ناچار از گنجه به سوی خراسان کوچ کرد و پس از تحمل مرارت های بسیار عاقبت به دربار سلطان سنجر راه یافت و از ملا زمان بارگاه او به شمار آمد.



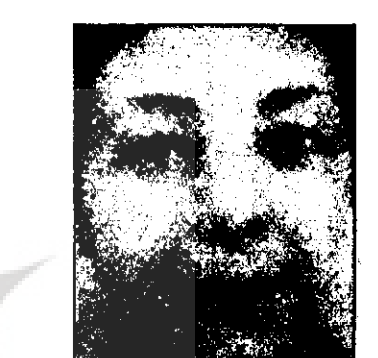
پیشه و روان روزگارش بوده است، همچنین رباعیاتی سرشار از شوخی طبعی و مشاعرانی با همسرش تاج الدین احمد، سرآخر آن که شیخ فریدالدین عطار نام او را در الهی نامه جاوردان ساخت.

- ۱- ماهمیر زنان ایرانی و پارسی گوی - محمدحسن رحیمی
۲- مهستی نامه - فریدون نوزاد
۳- دیوان مهستی گنجوی - طاهری شهاب
۴- خیرات حسن - اعتمادالسلطنه
۵- از شبکه ناپروین - محمدعلی کشاورز صدر
۶- آنشکام آذر - لطف علی پیک آذر پیکادلی

درباره مهستی

زن، این دومین مصراع...

بخشی از مقاله که هما سیار درباره کتاب نیمه های ناتمام



نیمه های ناتمام نگارشی نو در شعر زنان از رابعه تا فروغ نویسنده: پوران فرخ زاد ناشر: کتاب سرای تندیس - تهران چاپ اول ۱۳۸۰ ۲۳۶ صفحه

تیمه های ناتمام نگارشی نو در شعر زنان از رابعه تا فروغ نویسنده: پوران فرخ زاد ناشر: کتاب سرای تندیس - تهران چاپ اول ۱۳۸۰ ۲۳۶ صفحه اگر بخواهم روح این کتاب را در رابطه با مسائلی که در جوامع کنونی مطرح اند و به عبارتی حرف روز هستند در یک جمله خلاصه کنم باید بگویم طرفداری از حقوق انسانی و معنوی و احترام زن و زن شاعر به شریف ترین و والاترین معنای آن، آن هم در دنیایی که طرفداری از حقوق زن گاه با برداشتن های لجام گسیخته و نامربوط به اصل مطلب - از جانب خود زن ها - بسیار... برآید می رود و از هدف اصلی اش به دور می افتد. و اگر بخواهم نمایی از دوست منای آن بدهم بهترین گواه همین چند جمله نویسنده در پشت جلد کتاب است.

چند رباعی از مهستی

چون نیست زهر چه هست جز باد به دست چون هست زهر چه نیست نقصان و شکست پندار که هر چه هست در عالم نیست و انگار که هر چه نیست در عالم هست.

بوده و کدام یک از این صفات شایسته ی اوست؟ (ص ۲۱-۲۲) (۱) برای مثال در اشاره به اشعار صنفی که نمونه هائی از آن به نام مهستی ثبت شده می نویسد:

آنچه که توجه پژوهشگر را در این معنا جلب می کند و او را به تفکر می کشاند نکته ای است که دیدگاه جامعه ی آن زمان و بسیار زمان های دیگری را که از پس آن آمدند و هنوز هم می آیند نسبت به زن و مرد نشان می دهد و تفاوت این دو دیدگاه که شامل شهروند درجه یک و شهروند درجه دو می شود را به ما می نمایاند... هنگامی که شعری مرد از این گونه اشعار صنفی می سراپند چون قلم به دست ادبای مذکر است هیچ نقادی این نوع اشعار را به نبودنهای جسمانی بین شاعر و آن صنعتگر نسبت نمی دهد و آن را شعری صنفی قلمداد می کند، اما هنگامی که مهستی یا کلامی پس شیرین تر و شیواتر سخن ساز می کند، مردم تنگ اندیش غالب از صنعتی، که در شعر او به کار رفته، او را به فسق و فجورها منهدم می سازند. (ص ۲۴)

و سرانجام می گوید زنی چون مهستی که نه تنها تبار از پدری روحانی و بزرگ زاده دارد و از خانواده ای فرهنگ دار و نام آور است بلکه در دربار سلطان سنجر و عمو زاده اش سلطان معیث الدین محمود ملک شاه نیز چنان جاه و مقامی دارد که با شاه و امیران و پرورگان آنان هم سخن و هم نشین است... نمی تواند زنی رکیک طبع هرزه ذرا که جز جسم و خواسته های سوزان آن دیدگاهی دیگر ندارد و تنها دل مشغولی اش رفتن به میدان ها و بازارهای شهر و غور در حال و احوال پسران قصاب و خیاط و درودگراست؛ باشد کمی دورتر نویسنده نمونه ای از رباعی های شورانگیز مهستی، از جمله این رباعی مشهور او را:

هر شب زغمت تازه عذایی بینم در دیده به جای خواب آبی بینم و آن که که چون تو خوابم برد آشفته ترا زلف تو خوابی بینم

هر لحظه غمی به مستمندی رسد تیری، زجفا به دردمندی رسد در کشتن عاشقان ازین پیش مکوش زنهار میادا که گزندی رسد

تفسیری است که تکیه اش بر بازیگری دقیق و بازیگری حقایق اجتماع مرد سالار و بر تحلیل روان شناختی طرز تفکر چنین اجتماعی است، و نه بر غیظ و نفرت و دشنام یا عصبان در برابر تاریخ مذکر، نویسنده به مکان زن به عنوان ضعیفه، عورت، جاهله، مستوره، مهجوره، عورت لچک به سر و فرمان هائی از این دست در اجتماع مرد سالار اشاره می کند و از زن شاعر و ادیب در این اجتماع و قد و پنجه ای دین و سنت و عرف و عادت می گوید، و می افزاید که «جامعه غالب آنان را ناقص العقل، محتاله و ویرانگر می دانست نه هوشمند و ادیب و هنرمند... و به این سبب از بسیاری از این زنان «جز بانگی کوتاه صدای دیگری به ما نرسانیده است».

وی به تحلیل شرایط زندگی زنانی می پردازد که در چارچوب این نوع برداشت از زن، توانایی های خود را در شعر و ادب نشان می دهند و نه تنها در این زمینه ادعای برابری و برتری بر مردان، بلکه با والاترین آنان، یعنی با اهل ادب دارند. نویسنده از خلال مقاله و تحلیل آنچه که در نوشته ها آمده و گاه با آشکار کردن تناقض هائی که در این نوشته ها به چشم می خورد، به جستجوی حقیقت امر و شناخت شخصیت واقعی برخی از این زنان بر می آید. برای نمونه در مورد «مهستی» شاعر توانای سده ۵-۶ هجری قمری و هم زمان با سلطان سنجر سلجوقی، اشاره به دیدگاه های تذکره نویسان مختلفی می کند که او را نوبت به نوبت «... هم روسپی، هم حکیمه، هم شاعر، هم دلبر، هم عارف و آگاه به دقایق معنوی، و هم شهر آشوب و خانه برانداز...» (ص ۲۱) خواننده اند، او از خود می پرسد مهستی که «در بسیاری از رباعیات و شمار اندکی از غزلیات نیز، گاه تا اوج تخیلی بدیع فراز شده، و اندیشه های عرفانی فلسفی خود را به شیوانی در قالبی منسجم جای می دهد، به راستی دارای چه شخصیتی

این یار کله دوزه، که تاج سرماست و آن ماه، که طرف کلهش در خور ماست آموخت کله دوزی دولت زلفک یعنی، سر هر که هست در چتر ماست

دل جای غم توست، چنان تنگ که هست گل چاکر روی تو، به هر رنگ که هست از آب دو چشم من، بگردد هر شب جز سنگ دلت، هر آسیاسنگ که هست

هر چه تذکره نویسی حکم فرماید

پیشین به عرض رسید، شاعره در توفان تاریخ زیسته و از آن شعر ساخته، اما آنچه خواننده را جمعیت خاطر می بخشد، هم آن اشعار شاعره است، خواننده برای آن که به قلب خود و تشخیص سالم اش وفادار بماند می تواند تنها خواننده اشعار باشد.

شاعره توفیق پیدا کرد، همین مهستی گنجوی را معتقدند که عشق پسر کله بز و قصاب و درودگر را به سر داشته و بدین ترتیب مخیزند که او را از طایفه عصمت دور رانند، به حکم دستخط علی قلی خان واله: «هر چند مهستی از فواحش بود...» می ماند ذکر مراتب استادی شاعره در نظم سخن که او را همین یک قهره پس، قوت قلب داشته باشید؛ با اساتید مذکر سخن همسری می کرده... پس! اشترایا شاعره های دوران پوریان.

شاعره زنی مت که زمانه با او نمی سازد، او نیز سرسازش با زمانه ندارد، صفاتی دارد که در طول تاریخ سده ها، به نام های متفاوت مکرر شده، بلای جان تذکره نویسی های مذکر است یا از ذکر نامش امتناع می ورزند یا در وصف سجایای صوری او ره میبافتند می پیمایند. محض رعایت حال عشق مجازی بوده و از سرمودت و مهر سعی در خوابانیدن هیاهو دارند، یک عشق عارفانه را قلم می زنند، اما همیشه نمی توان در وصف اخلاقی